

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰
از صفحه ۱۵۵ تا ۱۸۲

بررسی زبان عامیانه در دفتر پنجم مثنوی مولوی*

دکتر سعید قشقایی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فسا

و فاطمه اینالویی^۲

چکیده

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در کتاب مثنوی شریف با استفاده‌ی مطلوب از عناصر عامیانه در زبان فارسی تلاش کرده است تا مفاهیم تعلیمی و عرفانی مورد نظر خویش را برای عامه‌ی مردم تبیین و تشریح نماید. بنابراین برای تأثیر بیشتر کلام بر مخاطب، در اثر سترگ خود از زبان و ادبیات عامیانه بهره جسته است. در این تحقیق به استخراج و طبقه‌بندی اصطلاحات عامیانه در دفتر پنجم مثنوی از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین واحد زبانی (یعنی از واج تا جمله) و ذکر شواهد شعری پرداخته شده است که می‌توان آنها را در زیر عناوینی چون واج، واژه، فعل، ترکیب، شبه جمله، جمله، حذف و تکرار، مَثَل (ضرب المثل) مشاهده نمود.

واژگان کلیدی: زبان عامیانه، دفتر پنجم مثنوی، مولوی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۱۰

^۱ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی - واحد فسا

^۲ - پست الکترونیکی: s.ghashaghaei@iallfasa.ac.ir

مقدمه

یکی از ویژگی‌های مثنوی، استفاده‌ی مولانا از زبان و ادبیات عامیانه است. « از شعرهای مولوی پی می‌بریم به این که همه نوع عقاید عامیانه‌ی کهن در قونیه‌ی سده‌ی هفتم زنده بوده است [از قبیل اعتقاد به رمالی...، اسپند سوزاندن...، چشم زخم و ...] » (شیمل، ۱۳۷۰: ۱۹۷) از آنجایی که بخش عمده‌ای از مریدان و مخاطبین مولانا از مردم کوچه و بازار و عوام بوده‌اند، مولانا ناچار به استفاده از فرهنگ و زبان عامیانه بوده است. «زبان مثنوی از دو عنصر عمده - محاوره عامیانه و طرز بیان اهل مدرسه - مایه دارد، الفاظ رکبیک و فحش آمیز که مثل قصه‌های مستهجن گه گاه در ضمن کلام به زبان عامیانه یا انعکاس روحیه‌ی مستعلمان شوخ طبع مجلس نظم مثنوی است. لیکن چیزی هم که مثنوی را تا حد زیادی در مذاق عامه مطبوع ساخته است و حتی پاره‌ای ابیات یا مصرع‌های آن را در افواه عام انداخته است همین شیوه‌ی تجانس شیوه‌ی بیانش با طرز تعبیر عامیانه است.» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۳۹)

دکتر محمد غلام‌رضایی در کتاب سبک‌شناسی شعر پارسی اعتقاد دارد که همین ویژگی مولانا یعنی استفاده از زبان توده‌ی مردم را می‌توان تشخیصی برای آثار مولانا به حساب آورد و در ادامه اشاره دارد «از نظر مولانا زبان وسیله‌ی تفهیم و تفاهم است و درست و نادرست آن را کاربرد عامه‌ی اهل زبان تعیین می‌کند. آنچه مردم می‌گویند ملاک صحت است نه منحصراً آنچه در واژه‌نامه‌ها در آثار ادیبان ثبت شده است. داستانی که در مناقب العارفين افلاکی آمده نمایشگر این نظر مولانا است: «همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا فرمود که آن قلف را بیاورید و در وقت دیگر فرمود که فلانی مفتلاً شده است؛ بوالفضولی گفته باشد که قفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلاً گویند. فرمود که «موضوع آنچه‌ان است که گفتی، اما جهت رعایت خاطر عزیزى چنان گفتم، که روزی خدمت شیخ صلاح‌الدین مفتلاً گفته بود و قلف فرمود. درست آن است که او گفت؛ چه اغلب اسما و لغات موضوعات مردم در هر زمانی است - از مبداء فطرت.» (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

در این مقاله تلاش بر آن است که عناصر زبان عامیانه در دفتر پنجم مثنوی شناسایی، بررسی و ضمن آوردن شواهد شعری طبقه بندی گردد. با توجه به حکایات ذکر شده در دفتر پنجم مثنوی، شاید بتوان گفت مولانا بیش از هر گروه اجتماعی در این دفتر به طبقه اهل کوچه و بازار و عوام توجه داشته است و داستان‌هایی چون «آن کنیزک که با خر خاتون شهوت می‌راند» (ر.ک. مولوی، ۱۳۷۹: ۳۷۳)، «جوحی که چادر پوشید و در وعظ، میان زنان نشست» (ر.ک. مولوی، ۱۳۷۹: ۹۱۱)، «آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد» (ر.ک. مولوی، ۱۳۷۹: ۹۳۷) و «صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک» (ر.ک. مولوی، ۱۳۷۹: ۱۰۴۹) دلیل این نظر است. بنابراین برای واکاوی زبان عامیانه در مثنوی، دفتر پنجم نسبت به سایر دفاتر منبع مناسبی شناخته شد.

پیشینه‌ی تحقیق

تا کنون در زمینه‌ی زبان و فرهنگ عامیانه آثار متعددی نوشته شده است که از میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ادبیات عامه ایران از دکتر محمد جعفر محبوب، فرهنگ فارسی عامیانه دکتر ابوالحسن نجفی، مقاله‌ی زبان عامیانه در غزل حافظ از دکتر محمد علی آتش سودا، مقاله‌ی درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی از دکتر غلامعلی حداد عادل، فرهنگ فارسی عامیانه یا گفتاری، کدام؟ از دکتر علی محمد حق شناس.

تا کنون کار مستقلی در زمینه‌ی بررسی زبان و اصطلاحات عامیانه در دفتر پنجم مثنوی صورت نگرفته است؛ بنابراین در این مقاله سعی بر آن است که ضمن واکاوی زبان عامیانه، اصطلاحات فوق به لحاظ ساختار زبانی تقسیم بندی و طبقه بندی گردد.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای است. در ابتدا دفتر پنجم مثنوی به طور کامل مورد مطالعه و واکاوی قرار گرفت. سپس مصادیق مباحث زبان عامیانه استخراج گردید و عناصر عامیانه به ترتیب از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین واحد زبانی (یعنی از واج تا جمله) طبقه بندی شد که می‌توان آنها را در زیر عناوینی چون واج، واژه، فعل، ترکیب، شبه جمله، جمله، حذف و تکرار، مثل (ضرب المثل) مشاهده نمود. در این مقاله منبع مورد استفاده جهت آوردن ابیات و معانی کتاب مثنوی معنوی شرح کریم زمانی می‌باشد. برای پیشگیری از اطناب کلام به ذکر محدودی از شواهد پرداخته شده است. شماره‌ی ابیات با حرف اختصار «ب» و عدد مشخص شده است.

بحث و بررسی

۱- بررسی زبان عامیانه

تاکنون تعاریف متعدد و مختلفی از زبان عامیانه ارائه شده است. در این جستار تلاش می‌گردد که به بخشی از این تعاریف اشاره شود.

ابوالحسن نجفی در مقدمه‌ی کتاب فرهنگ فارسی عامیانه آورده است: «زبان عامیانه نه بر مفهومی اجتماعی - سیاسی بلکه بر مفهومی اجتماعی - فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره‌ی مردم نیمه فرهیخته که بی قید و بند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها خاصه در محافل رسمی به شدت احتراز می‌کنند.» (نجفی، ۱۳۷۸: هفت)

خجسته پناه در تعریف زبان عامیانه بیان می‌دارد: «واژگان و اصطلاحات غیر رسمی و غیر معیار که معمولاً تنها برای افراد یک گروه اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است. واژگان و اصطلاحات غیر رسمی متداول در گفتار مردمانی وابسته به یک گروه اجتماعی یا صنفی خاص است.» (خجسته پناه به نقل از صرفی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

اما، دین محمدی زبان عامیانه را زبان معیار دانسته و می‌گوید: «زبان عامیانه گونه‌ای از زبان معیار است که عموم مردم در زندگی خود برای ایجاد ارتباط از آن سود می‌جویند. غالباً هر واژه و اصطلاح و عبارت آن ریشه در اعماق عقاید، باورها، آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی دارد که در طول سالیان متمادی شکل یافته‌اند. این زبان، به دلیل زنده و پویا بودنش، سخت غنی است و می‌توان آن را سرچشمه زبان علمی و ادبی دانست.» (دین محمدی کرسفی، ۱۳۸۴: ۸۸)

رستگار فسایی بین نوشتار عامیانه و نثر محاوره که برگرفته از زبان عامیانه و محاوره است تمایز قائل شده و بیان می‌دارد که: «نثر محاوره ای با نثر عامیانه و شکسته یکی نیست، در نثر محاوره ای ما با میزان سواد و نحوه ی فکر و عمل مردم در سخنانشان کاری نداریم و این نوع نثر می‌تواند به سخن گفتن معیار و شفاهی عمومی خواص و عوام، هر دو، اطلاق شود، اما نثر عامیانه بازتابی از فرهنگ عوام و مردم کوچه و بازار است و لحنی خاص و متفاوت با سخن گویی و نگارش معمول میان مردم و به ویژه خواص و تحصیل کردگان دارد، اگر چه ممکن است خواص و تحصیل کردگان هم در شرایطی خاص، در خانه یا محل کار خود یا به مناسبت‌هایی، عوامانه گویی و عامیانه نویسی کنند.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۹۹)

محمدی و قایینی، زبان عامیانه را یکی از بهترین شیوه‌های بررسی زندگی گذشتگان می‌دانند و در کتاب خود آورده اند که: «زبان و فرهنگ عامیانه بازتابی گسترده از زندگی مادی و معنوی انسان است و به همین دلیل یکی از بارزترین نهادها برای بررسی گذشته و شناخت روش‌های زندگی به شمار می‌رود. عواطف، باورها و به طور کلی روح زندگی گذشتگان را در گستره می‌توان باز شناخت. ویژگی دیگر زبان و فرهنگ عامیانه جاری بودن آن در روزگار معاصر است که گذشته را به اکنون پیوند می‌دهد. زبان و فرهنگ عامیانه ساخته ی توده‌ی مردم است و بازتابی روشن از اندیشه‌ها و سنت‌های مردمی است که نیروی فرهنگ سازی و روش‌مند نداشته‌اند.» (محمدی و قایینی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱).

مردم کوچه و بازار همیشه پدید آورنده‌ی واژگانند. مفاهیمی را درک می‌کنند و ترکیباتی از آن مفاهیم بیان می‌نمایند. هر کدام از این واژگان و ترکیبات اگر با ذوق مردمان آن زبان همسویی یابد، در میان اهل زبان متداول می‌گردد. واژگان بسیاری در ذهن و زبان مردم عامه است که گاهی مترادفی در زبان اهل ادب دارد و گاهی هم ندارد و جهت قدرت و توانایی یک زبان هر دو نوع آن کلمات لازم می‌باشد. (ر.ک. دمخدا، ۱۳۶۱: ۴۰۴)

«بهره‌گیری از زبان عامیانه در شعر سبک عراقی به ویژه در آثار عرفا نسبت به دوره‌های قبل نمود بیشتری دارد... چون که پایگاه اجتماعی عرفا مردم عامی بوده و آنان مخاطب خود را بیشتر در این طبقه جستجو می‌کردند. از این رو با ورود مایه‌های عرفانی در شعر، زبان غزل به زبان مردم نزدیک‌تر می‌گردد.» (آتش سودا، ۱۳۸۵: ۹۰)

در غزلیات شمس می‌توان واژگان متعددی یافت که در زبان عامه رایج است از قبیل «خنیک زدن»، «دستک زدن»:

هر هستیی در وصل خود در وصل اصل اصل خود

خنیک زنان بر نیستی دستک زنان اندر نما

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۸)

هر کسی دستک زنان که ای جان من

و آنک دستک زن کند او جان کیست

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۲۵۱)

«مثنوی شریف مولوی سرشار از زبان و فرهنگ عامیانه است و یکی از اسرار جاویدان ماندن و کهنه نشدن این گونه آثار این است که با زندگی روزانه‌ی مردم کوچه و بازار، زندگی جوشان و خروشان و هستی پر تحرک که نبض آن دمی از زدن باز نمی‌ایستد، تماس نزدیک و پیوند ناگسستنی داشته است.» (محمدی و قاینی، ۱۳۸۰: ۲۱۰)

مثنوی معنوی نیز مانند غزلیات شمس سرشار از عناصر عامیانه است. مولانا فعل «دستک زدن» را در دفتر پنجم مثنوی نیز آورده است:

از غریو و نعره و دستک زدن پر شده حمام قد زال الحزن

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۲۶، ب ۲۹۰)

این فعل همچنین در بیت زیر به صورت قید حالت آمده است:

آفتاب اندر فلک دستک زنان ذره‌ها چون عاشقان بازی کنان

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۹۵، ب ۲۵۳۴)

مولوی حتی از افعالی دیگر مشابه با «دستک زدن» در اشعارش آورده است که به عنوان نمونه می‌توان به فعل «انگشتک زدن» اشاره کرد:

پس زد انگشتک به رقص اندر فتاد که بده زوتر، رسیدم در مراد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۷۹، ب ۹۵۷)

در ادامه به بررسی عناصر زبان عامیانه در دفتر پنجم مثنوی پرداخته می‌شود.

۲- بررسی عناصر زبان عامیانه در دفتر پنجم مثنوی

۱-۲- واج (فرآیندهای واجی)

واحد‌های آوایی زبان هرگاه در زنجیره کلام کنار یکدیگر قرار گیرند از هم تأثیر می‌پذیرند هرگاه این تأثیرات نمود واجی پیدا کند یعنی در حد تغییر واج «ابدال» حذف واج «کاهش» جابه‌جایی دو واج «قلب» و یا افزایش یک واج باشند فرآیند واجی نامیده می‌شوند. این فرآیندهای واجی در همه زبان‌های بشری دیده می‌شود. (ر.ک، عمرانی و سبطی، ۱۳۸۵: ۲۳)

این فرآیندهای واجی مربوط به زبان گفتار است اما مولوی گاهی آنها را در زبان نوشتار وارد کرده است. مانند نمونه‌های زیر:

۱-۱-۲- ابدال

• «خروار» به جای «خربار»

گفت: چون است و چه ارزد این گهر گفت: به ارزد ز صد خروار زر

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۰۱، ب ۴۰۳۷)

• «نبشت» به جای «نوشت»

بر در و دیوار جسم گل سرشت حق، ز غیرت نقش صد صوفی نبشت

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۰۴۰، ب ۳۸۰۷)

۲-۱-۲- قلب

• «بسکل» به جای «بگسل»

بسکل این حبلی که حرص است و طمع یاد کن: فی جیدها حبلٌ مَسَد
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۲۲۹، ب. ۷۶۴)

• «چفسیده» به جای «چفسیده»

چون فرار از دام واجب دیده است دام تو خود بر پیرت چفسیده است
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۲۲۸، ب. ۷۶۱)

لازم به ذکر است که در دو واژه ی فوق (چفسید- بسکل) دو فرآیند واجی قلب و ابدال با هم صورت گرفته است یکی تبدیل واج / ب/به/ف/ در واژه ی «چفسید» که در کنار این تبدیل جابه جایی نیز صورت گرفته است و همین اتفاق در مورد واژه ی «بسکل» نیز صدق می‌کند یعنی تبدیل واج /گ/ به واج /ک/ و نیز جابجایی /س/ و /ک/.

۲-۱-۳- کاهش (حذف واج- شکسته نویسی)

• «بابات» به جای «بابایت»

آن گُره بابات را بوده عدی در خطاب أُسجُدُوا کرده ابا
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۸۲۲، ب. ۲۹۹۷)

• «بیار» به جای «بیاور»

که بیار آن مَطَهَّرَه اینجا به پیش تا بشویم جمله را با دست خویش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۴۸، ب. ۱۰۹)

• «پات» به جای «پایت»

برزند بر پات نعلی ز اشتباه که بمانی توز درد آن ز راه
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۵۹، ب. ۱۶۱)

• «تانگری» به جای «توانگری»

تانگری زو خواه، نه از گنج و مال نصرت از وی خواه، نه از عم و خال
(مولوی، ۱۳۷۹: ج. ۵، ۴۱۱، ب. ۱۴۹۷)

۲-۱-۴- ادغام

• «بتر» به جای «بدتر»

بترین قهرش، به از حلم دو کون
نعم رب العالمین و نعم عون
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۵۸، ب ۱۶۶۷)

• «زوتر» به جای «زودتر»

تا شود ایمن ز درد و از شُپش
دیو را با دیوچه زوتر بکش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۱۷، ب ۱۵۲۷)

به دلیل تشابهی که در دو فرآیند واجی کاهش و ادغام وجود دارد لازم به توضیح است که در فرایند واجی ادغام، دو واج با واجگاه مشترک یا نزدیک به هم در کنار یکدیگر قرار می گیرند که باعث می شود که این دو واج در هم ادغام شوند و در حقیقت حذفی صورت نگرفته است. مانند واج / د / و / ت / در کلمه «بدتر».

۲-۲- واژه

۲-۲-۱- واژه های ساده

۲-۲-۱-۱- اسم و ضمیر

• پوز (دهان)

زین چو سگ را بوسه بر پوزش دهد
گر بُود شیری، چه پیروزش کند؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۶۵، ب ۳۱۵۹)

• کله (سر)

کله‌ی خر گوی فرزندان ماست
فکرش بازیچه‌ی دستان ماست
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۱۰، ب ۲۵۷۴)

• لُنج (لب)

گفت شاباش و، تُرش آویخت لُنج
شد تُرنجیده و تُرش همچون تُرنج
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۷۶، ب ۹۴۴)

• **لوت (غذا)**

که چه خواهیم خورد مستقبل؟ عجب
لوت فردا از کجا سازم طلب؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۹۴، ب ۲۸۶۷)

۲-۲-۱-۲-۲- صفت

• **تیز (طعم تند)**

چند پختی تلخ و تیز و شور گز
این یکی بار امتحان، شیرین بپز
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۸۷، ب ۲۱۵۰)

• **تیز (سریع)**

چون برآید آفتاب رستخیز
بر جهند از خاک، زشت و خوب، تیز
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۹۳، ب ۱۷۹۶)

• **جلف (احمق)**

جوع، هر جلف گدا را کی دهند؟
چون علف که آن نیست پیش او نهند
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۸۳، ب ۲۸۳۹)

• **دنگ (گیج و احمق)**

چون نماند شیشه‌های رنگ رنگ
نور بی رنگت کند آنگاه دنگ
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۸۷، ب ۹۹۰)

۲-۲-۱-۳- عدد (صفت های شمارشی)

• **دو (همراه با سه در معنی تقریبی و نسبی)**

چون دو سه سال آن نروید، چون کنی؟
جز که در لابه و دعا کف در زنی؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۱۰، ب ۱۴۹۳)

• **صد (در معنی کثرت)**

این سلاح عجب من شد ای فتی
عجب آرد مُعجبان را صد بلا
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۹۸، ب ۶۴۷)

• یک (همراه با دو در معنی اندک)

ورنکردی زندگانی منیر یک دو دم مانده است مردانه بمیر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۸۶، ب ۱۷۷۱)

۲-۲-۲- واژه های غیر ساده یا ترکیبی

۲-۲-۲-۱- ترکیبی

- اسم + پسوند

پس تر (عقب تر)

مَهْلَم افزون کن که تا کمتر شوم عمر بیشم ده که تا پس تر روم
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۳۲، ب ۷۷۵)

• چیزک

پس زعرش اندر بهشتستان رود در جهان هم چیزکی ظاهر شود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۴۹، ب ۱۶۳۰)

- صفت + پسوند

• ریزه (کم و ناچیز)

وارهی زین روزی ریزه ی کثیف در فُتی در لوت و در قُوتِ شریف
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۷۸، ب ۱۷۴۳)

- پیشوند + ضمیر

• بیخود (بیهوده - خود به خود)

بیخودی نامد به خود، توش خواندی اختیارت خود نشد، توش راندی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۱۵، ب ۴۱۰۷)

- پیشوند + اسم

• به کل (به تمامی، کامل)

روغنی کو شد فدای گُل به گُل خواه روغن بوی کن، خواهی تو گُل
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۵۸، ب ۳۱۳۰)

- اسم + اسم

• گله گله (گروه گروه)

گله گله از مَرید و از مَرید
چون سگِ باسطِ ذِراعِی بِالوَصید
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۱۲، ب ۲۹۴۹)

• زیر زیر (مخفیانه)

خایفانِ راه را کُردی دلیـر
از همه لرزان تری تو زیر زیر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۸۱، ب ۲۵۰۸)

• بین بین (مردد)

من چو کَلکَم در میانِ اصْبَعین
نیستم در صف طاعت بین بین
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۶۴، ب ۱۶۹۰)

- صفت + اسم

• پردل (دلیر و دلاور)

تا که مستانت که نَر و پَر دل اند
مردوار آن بندها را بسکُند
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۷۷، ب ۹۴۹)

• دو تا (خمیده - دولا)

بود سقایی مرو را یک خری
گشته از محنت دو تا چون چنبری
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۶۵۰، ب ۲۳۶۱)

- اسم + بن مضارع

• صرفه بر (سود برنده)

ایمن ست از خواجه تاشانِ دگر
که بیآیندش، مزاحم صرفه بر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۳، ب ۵۵)

• گوش کش (مجدوب)

مر شما را سرکه داد از کوزه اش
تا نباشد عشق اوتان گوش کش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۰۳، ب ۳۲۸۹)

- اسم + به + اسم

• در به در

نیستم در عزم قال و قیل، من در به در گردم به کف زنبیل، من

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۴۴، ب ۲۶۹۰)

• مو به مو

مو به موی هر سگی دندان شده وز برای حیلَه دَم جُنبان شده

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۹۴، ب ۶۳۱)

- اسم + و + اسم

• چپ و راست

می روی در خواب، شادان چپ و راست هیچ دانی راه آن میدان کجاست؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۱۷، ب ۱۱۱۲)

• عم و خال (این و آن - دیگران)

تانگری زخواه، نه از گنج و مال نصرت از وی خواه، نه از عم و خال

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۱۱، ب ۱۴۹۷)

- اسم + اسم + پسوند

• سرسری

که نبودم من به کارت سرسری لیک زآنچه رفت تو داناتری

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۳۶، ب ۱۵۷۷)

- صفت + اسم + پسوند

• سیه کاری (بدکاری، فسق)

پس سیه کاری بود رفتن زجان بهر تخیلات جان، سوی دُخان

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۷۸، ب ۵۷۳)

• ده کسه (ده نفره، در اینجا ده برابره)

می شود زالهام ها و وسوسه اختیار خیر و شرت ده کسه
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۸۲۰، ب ۲۹۸۵)

- بی + اسم + و + اسم

• بی دست و پا

یا بگیرد بر سر، او حمال وار کشتی بی دست و پا را در بحار
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۱، ب ۲۱۲)

- بن فعل + بن فعل + ان

• پرس پرسان

پرس پرسان کین مؤذن کو؟ کجاست؟ که صلا و بانگ او راحت فراست
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۲۸، ب ۳۳۷۲)

ترس ترسان

چون گذر سازد زکویم شیر نر ترس ترسان بگذرد با صد حذر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۷۸، ب ۳۵۵۴)

۲-۲-۲-۲- دوگانه سازی ها

۲-۲-۲-۱- اتباع

• خان و مان

خان و مان جغد، ویران ست و بس نشنود اوصاف بغداد و طبس
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۲۶، ب ۱۱۵۴)

• قُش و دُش

این قُش و دُش هست جبر و اختیار از ورای این دو آمد جذب یار
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۰۱، ب ۲۱۹۶)

• لوت و پوت

لوت و پوت خورده را هم یاد آر منگر اندر غابر و کم باش زار
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۹۵، ب ۲۸۶۹)

۲-۲-۲-۲-۲ همگون (اتباع گونه- ترکیبات عطفی)

• باد و بود

زان شکار و اُنْبهی و باد و بود دست در کن، هیچ یابی تار و بود؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۲۶، ب ۴۰۱)

• غل و غش

همچو ترسا، که شمارد با کَشش جرم یکساله، زنا و غل و غش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۹۴، ب ۳۲۵۷)

• کرّ و فرّ

گوید ای یزدان مرا در تن مبر تا درین گلشن کنم من کرّ و فرّ
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۷۳، ب ۱۷۲۳)

۲-۲-۲-۳- نام آوا

• طاق طاق

که زطاقا طاقِ گردن ها زدن طاقِ طاقِ جامه کوبان ممتهن
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۰۲۹، ب ۳۷۷۲)

• فُجْفُجه (بیچ بیچ)

فُجْفُجه افتاد اندر مرد و زن قدر پشه می خورد آن پیلتن
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۱، ب ۲۸۲)

• های های

این بگفت و گریه در شد های های اشک، غلطان بر رخ او جای جای
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۶۵، ب ۲۷۷۲)

۲-۲-۳- واژه های ترکی

• قلاووز(راهنما، پیرو لشکر)

آن رسول حق، قلاووزِ سلوک گفت: الناس و علی دین الملوک
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۳۹، ب ۱۵۹۳)

• بگَلرَبگ (سرور)

این گدا چشمی و این نادیدگی
از گدایی توست نه از بگَلرَبگی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۶۹، ب ۲۴۳۷)

• چارق (نوعی کفش)

تا بنوشد سُنْفَر و بکیارُت
سَر سَر پوستین و چارُت
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۱۸، ب ۳۳۵۲)

• فُنُق (مهمان)

که آمدیم ای شاه! ما اینجا فُنُق
ای تو مهماندار سکان افق
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۹، ب ۶۵)

۲-۳- فعل

۲-۳-۱- فعل های ساده

• جوشیدن (شور زدن - حرص خوردن)

گفت: امیرا بنده فرمانم، خموش
زآتشم آگه نه یی، چندین مجوش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۷۶۰، ب ۲۷۵۷)

• زدن (تاییدن)

سر برآور همچو کوهی ای سند
تا نخستین نور خود برتو زُند
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۸۲، ب ۱۷۵۸)

• زدن (نواختن موسیقی)

هین بیا زین سر ببین کین ارغنون
می زُند یا کیست قومی یَعَلَمون
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۱۹، ب ۴۱۲۲)

• زدن (قطع کردن)

هین بزُن آن شاخ بد را خَو گُنش
آب ده این شاخ خوش را، نو گُنش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۱۰، ب ۱۰۸۶)

۲-۳-۲- گروه فعلی

• جفته انداختن

جفته اندازد یقین آن خر ز درد حبذا آن کس کز او پرهیز کرد
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۲۶، ب ۱۱۵۱)

• خو کردن

در کفش بنهند نامه ی بخل و جود فسق و تقوی، آنچه دی خو کرده بود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۹۰، ب ۱۷۸۲)

• گز کردن

گز کند کرباس، پانصد گز، شتاب ساحرانه او ز نور ماهتاب
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۰۰، ب ۱۰۴۰)

• وا کردن

چشم را وا کرد پهن او سوی من چشم گردانید و شد هوشم زتن
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۰۲۸، ب ۳۷۶۵)

۲-۳-۳- گروه فعلی با تعبیر کنایی

• از کف رفتن (از دست رفتن)

سیم برابند زین گون پیچ پیچ سیم از کف رفته و کرباس هیچ
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۰۰، ب ۱۰۳۸)

• بو بردن (فهمیدن- آگاه شدن)

من ازین تقلیب، بویی می برم بدگمانی می دود اندر سرم
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۵۲، ب ۱۶۴۲)

• پشت کردن (بی توجهی کردن)

پشت سوی لعبت گلرنگ کن عقل در رنگ آورنده دنگ کن
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۱۰، ب ۴۰۸۰)

• رو نداشتن (شرمنده بودن)

هر زمان می کرد رو بر آسمان که ندارم روی این قبله ی جهان
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۲، ب ۱۳۱)

• کیسه دوختن (طمع داشتن)

لیک چون پروانه در آتش بتاز کیسه یی زآن بر مدوز و پاک باز
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۴۵، ب ۴۷۳)

• لب گشودن (سخن گفتن)

در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۹، ب ۴)

۲-۳-۴- گروه فعلی مبتنی بر تشبیه

• چون زن پهن شدن (مغلوب شدن)

لاجرم از سحر یزدان قرن قرن اندر افتادند چون زن ، زیر پهن
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۳۸، ب ۴۴۹)

• چو مو گشتن (لاغر شدن)

ای ایاز عشق تو گشتم چو موی ماندم از قصه، تو قصه ی من بگوی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۲۱، ب ۱۸۹۶)

۲-۴- ترکیبات

۲-۴-۱- ترکیب وصفی (موصوف و صفت / صفت و موصوف)

• دست دیگر (مرحله دیگر)

دست دیگر باختن فرمود میر او چنان لرزان، که عور از زمهریر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۶۶، ب ۳۵۱۰)

• چاربار (چهار دفعه)

عشر هر دخلی فرو نگذاشتی چار بار دادی ز آنچه کاشتی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۰۷، ب ۱۴۷۸)

• دست راست (سمت راست)

دیدمش سوی چپ او آذری
سوی دست راست، جوی کوثری
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۳۱، ب ۴۲۲)

• گرز ده منی

بر برادر، بی گناهی، می زنی
عکس خشم شاه، گرز ده منی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۰، ب ۷۰)

۲-۴-۲- ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه)

• آویز بر (آویز تن)

تاج کَرَمَناست بر فرق سرت
طوق اعطیناک آویزِ برت
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۸۱، ب ۳۵۷۴)

• اهل بیت (خانواده)

جمله اهل بیت خشم آلو شدند
که همه در شیر بز طامع بدند
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۲، ب ۷۹)

• قرص ماه

بی خودی بی ابری ست ای نیکخواه
باشی اندر بی خودی چون قرص ماه
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۰۷، ب ۶۸۴)

۲-۴-۳- ترکیب عربی

ترکیباتی وجود دارند که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده اند. این ترکیبات در عربی به صورت یک جمله کاربرد دارند اما در فارسی به عنوان یک واژه به کار می روند مانند نمونه های زیر:

• لاأبالی

لاأبالی مرکسی را شد مُباح
کش زیان نبود ز غدر و از صلاح
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۰۴، ب ۱۸۴۷)

• لابد

گفت لابد دُرد را صافی بود
زین دلالت دل به صَفوت می رود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۴، ب ۳۵۹)

۲-۵- شبه جمله

۲-۵-۱- ندا و منادا

آن انایی بر تو ای سگ شوم بود
در حق ما دولت محتوم بود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۲۱، ب ۴۱۳۱)

بانگ می زد آتش ای گیجانِ گول
من نی ام آتش، منم چشمه ی قبول
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۳۴، ب ۴۳۵)

پس بگفتندی چه دانستی که او
این قدر اندیشه دارد؟ ای عمو
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۷۴، ب ۲۸۰۱)

۲-۵-۲- اصوات

تو خلیلِ وقتی ای خورشید هُش
این چهار اطيوار رهن را بکش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۶، ب ۳۱)

جان بی کیفی شده محبوس کیف
آفتابی حبس عقده، اینت حیف
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۸۳، ب ۳۵۸۲)

هی، نه اسب ست این به زیر تو پدید؟
گفت آری، لیک خود اسبی که دید؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۰۹، ب ۱۰۷۸)

یک خرش گفتی که ها، این بوالوحوش
طبع شاهان دارد و میران، خموش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۶۷، ب ۹۱۰)

۲-۵-۳- اصوات عربی

آب باغ این را حلال، آن را حرام
فرق را آخر ببینی، والسلام
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۱۱، ب ۱۰۸۸)

گفت خر از چون تو یاری الحذر

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۱۹، ب ۲۶۰۰)

صبر کرد آن دلکک و گفت: الامان

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۶۶، ب ۳۵۰۹)

پس بیآمد زود روبه سوی خر

که بگیرد اینک شهت، ای قَلْتَبان

۲-۶- جمله

۲-۶-۱- خبری

امر و نهی این بیار و آن میار

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۲۸، ب ۳۰۱۸)

خانه ام پُرست از عشق احد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۷۵، ب ۲۸۰۴)

که به وقت و، جو به هنگام آمده

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۵۲، ب ۲۳۷۰)

کله را می کوفت بر دیوار و در

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۱، ب ۱۲۴)

جمله‌ی عالم مُقر در اختیار

خانه را من روفتم از نیک و بد

زیر پاشان روفته، آبی زده

می زد او دو دست را بر رو و سر

۲-۶-۲- پرسشی

که چنین سرمستی و پرلاف و باد؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۲۳، ب ۱۱۳۸)

ور بود این گوشت، گربه کو؟ بجو

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۳۹، ب ۳۴۱۸)

این کنم یا آن کنم؟ هین هوش دار

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۹، ب ۱۶۲)

اشتهی داری؟ چه خوردی بامداد

این اگر گربه ست، پس آن گوشت کو؟

نعل او هست آن تردد در دو کار

۲-۶-۳- امری

باز ره دایم زمـرگ انتظـار

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۰۱۴، ب ۳۷۰۷)

اصل دان آن را، بگیرش در کنار

آنکه دزد مال تو، گویی: **بگیر** دست و پایش را ببر، سازش اسیر

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۳۵، ب ۳۰۴۵)

شاه را گفتند: **اشکنجه ش بکن** تا نگوید جنس او هیچ این سخن

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۲۱، ب ۱۱۲۸)

۲-۶-۴- امر منفی (نهی)

عاشقِ آن عاشقانِ غیب باش **عاشقان پنج روزه کم تراش**

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۷۹، ب ۳۲۰۳)

۲-۶-۵- شرطی

آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان **گر نبودی پای مرگ اندر میان**

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۸۳، ب ۱۷۶۰)

گرچه من ننگ خرانم، یا خرم جانورم، جان دارم این را کی خرم؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۲۳، ب ۲۶۲۵)

۲-۶-۶- جملات عاطفی (دعا و تحذیر، نفرین و ...)

* دعا و تحذیر

این چنین **اندوه کافر را مباد** دامن رحمت گرفتَم، داد، داد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۲۰، ب ۲۲۶۰)

کان **یدالله، آن حدّث را هم به خود** خوش همی شوید، که دورش چشم بد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۰، ب ۱۲۲)

هر کسی می **جست کز بهر خدا** جان ما و جسم ما، قربان تو را

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۸، ب ۱۱۰)

* نفرین

چو برین ره **خار بنهاد آن رئیس** هر که خست او، گفت لعنت بر بلیس

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۳۸، ب ۱۹۵۳)

فرق نبود، هر دو یک باشد **برش** شاه نبود، خاک تیره بر سرش

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۶۱، ب ۳۱۴۴)

که لب نان پیش تو بهتر ز اشگ؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۵۰، ب ۴۸۷)

گفت خاکت بر سر ای پر باد مشگ

* قسم

رو، به حق آنکه با تو لطف کرد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۵۵، ب ۱۶۵۴)

رو، به حق رحمت رحمان فرد

هرکه این پرنور گوهر را شکست

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۰۹، ب ۴۰۷۲)

لیکن چه باکی است؟ والله کافرست

* تمنا و آرزو

تا عذابم کم بدی اندر و حل

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۸۷، ب ۶۰۳)

ای دریغا پیش از این بودیم اجل

یا مرا شیخی بخرودی در چرا

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۲۱، ب ۲۲۶۱)

کاشکی مادر نزادی مر مرا

* تسلیم و رضا و شکرگزاری

ز آنکه هست اندر قضا از بد بتر

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۴۸، ب ۲۳۵۷)

شکر گویم دوست را در خیر و شر

ور ز تو معرض بود، اعراضی ام

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۶۰، ب ۸۸۲)

گر ز تو راضی ست دل، من راضیم

* توهین و تحقیر

تو از آنجایی، چرا زاری چنین؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۶۹، ب ۲۴۳۴)

از خری، او را نمی گفت: ای لعین

طُمَطْرَاقی در جهان افکنده ای

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۰۶، ب ۱۸۵۵)

کرمکی، و از قَدَر آکنده یی

گویدی کز خوی زاغَم وارهان

(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۳۳، ب ۷۷۹)

گر نه گُه خوارست آن گنده دهان

*** ریشخند و تمسخر و طعنه و طنز**

- چون ز چشمه آمدی چونی تو خشک؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۷۰، ب ۲۴۳۸)
- ور تو ناف آهوئی، کو بوی مشک؟
- چونکه بی تمیزیان مان سرورند
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۷۰۱، ب ۲۵۴۵)
- صاحب خر را به جای خر برند
- روت بس زیباست، نیلی هم بکش
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۹۵۹، ب ۳۴۸۱)
- ضحکه باشد نیل بر روی حبش

۲-۶-۷- جمله های مبتنی بر مفهوم کنایی

- بر همه درس توکل می دهی
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۸۹، ب ۲۵۰۹)
- در هوا تو پشه را رگ می زنی
- زآنکه وجد خلق باقی خورده اوست
(نگه دار = به خاطر بسیار)
- این نگه دار، از دل تو صید جوست
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۴۳، ب ۲۳۴۲)
- ور بچه گیرد از او شهنواز من
(بچه گرفتن از او = باردار شدن - حاملگی)
- دیو در نسلش بود انباز من
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۸۸، ب ۲۷۱)

۲-۶-۸- جمله های مبتنی بر تشبیه

- خلق بر وی جمع، چون مور و ملخ
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۲۰، ب ۱۱۲۱)
- که: چه مکرست و چه تزویر و چه فسخ؟
- معدۀ طبلی خوار همچون طبل کرد
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۴۲، ب ۸۰)
- قسم هجده آدمی تنها بخورد

۲-۷- حذف و تکرار

۲-۷-۱ حذف

- مبحث مربوط به حذف در طبقه بندی فرآیندهای واجی در بخش اول همین مقاله تحت عنوان «واج» و فرآیندهای واجی ذکر شد.

اکنون به دلیل اینکه گاهی حذف فقط در یک واج وجود ندارد و از محدوده یک واج به محدوده واژه و جمله نیز می‌رسد؛ بنابراین مبحث مربوط به حذف واژه و حذف جمله در بخش دیگری تحت عنوان «حذف و تکرار» بررسی می‌شود. اغلب حذفها در این بخش مربوط به فعل است و گاهاً در جملات عاطفی و قسم و ندایی دیده می‌شود که پاره ای از این جمله‌ها را در شواهدی به مناسبت‌های دیگر آورده شد می‌توان مشاهده کرد و اینک چند مثال تازه:

عاشقانه در فتد در کرّ و فرّ خورد امکان نی و بسته هر دو پر
(نی + است = نیست) (مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۶۵، ب ۲۰۶۸)

من غلام آن (هستم) که نفروشد وجود جز بدان سلطان با افضال و جود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۵۲، ب ۴۹۰)

هر دلیلی بی نتیجه و بی اثر (باشد) باطل آمد، در نتیجه‌ی خود نگر
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۷۶، ب ۵۶۷)

گاهی اوقات یک جمله حذف می‌شود و فقط یک کلمه از آن باقی می‌ماند. مانند «اشهد» در بیت زیر که منظور «اشهد ان لا اله الا الله» است.

پس چنان کن فعل کآن خود بی زبان باشد اشهد گفتن و عین بیان
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۶۰۸، ب ۲۲۱۸)

۲-۷-۲-۲- تکرار

۲-۷-۲-۱- تکرار واژه

آن دلی آور که قطب عالم است جان جان جان آدم اوست
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۲۶۱، ب ۸۸۷)

مال رفت و زور رفت و نام رفت بر من از عشقت بسی ناکام رفت
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۳۵۰، ب ۱۲۴۴)

وصف حق کو؟ وصف مشتی خاک کو؟ وصف حادث کو؟ وصف پاک کو؟
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۵۹۸، ب ۲۱۸۸)

۲-۲-۷-۲- تکرار جمله

ای قراری داده ره را گام گام
بنده فرمانم که امرست از خدا

خام خامی، خام خامی، خام خام
که گدا باشم، گدا باشم، گدا

(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۸۰۲، ب. ۲۸۹۹)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۷۴۴، ب. ۲۶۹۱)

۲-۲-۷-۳- تکرار شبه جمله

الله الله ای وافی مریبند
این چنین اندوه کافر را مباد

گرچه در تقلید هستی مستفید
دامن رحمت گرفتیم داد، داد

(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۳۶۶، ب. ۱۳۰۱)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۵۶۲۰، ب. ۲۲۶۰)

۲-۸-۲- مثل (ضرب المثل)

۲-۸-۱- مثل فارسی

ای زبون گیر زبونان این بدان
با تو او چون ست؟ هستم من چنان

دست هم بالای دست است ای جوان
زیر پای مادران باشد جنان

جد را باید که جان بنده بود
زآنکه جد جوینده یابنده بود

دید صد چندان که وصفش کرده بود
کی بود خود دیده مانند شنود؟

عاقلان را یک اشارت بس بود
عاشقان را تشنگی ز آن کی رود؟

(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۲۲۵، ب. ۷۴۹)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۵۲۶۱، ب. ۸۸۴)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۳۷۶، ب. ۱۳۴۲)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۱۰۷۰، ب. ۳۹۰۵)
(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۳۵۱، ب. ۱۲۴۸)

۲-۸-۲- مثل عربی

دستت تو از اهل آن بیعت شود
که یدالله فوق آیدیهم بود

(مولوی، ۱۳۷۹: ج.۵، ۲۲۳، ب. ۷۴۰)

لیک چون من لم یذُق لم یدر بود عقل و تخیلات او خیرت فزود
(مولوی، ۱۳۷۹: ج ۵، ۱۱۲۴، ب ۴۱۴۵)
(من لم یذُق لم یعرف = هر که نچشد نداند ← معادل مثل فارسی: حلوی
تنتانی تا نخوری ندانی)

نتیجه گیری

یکی از ویژگی‌های عمده‌ی زبان مولانا در خلق مثنوی شریف استفاده از زبان و فرهنگ عامیانه است. در این پژوهش عناصر زبان عامیانه مورد بررسی قرار گرفت مباحثی از قبیل واج (ابدال، قلب، کاهش، ادغام)، واژه (واژه‌های ساده و غیر ساده یا ترکیبی)، دوگانه سازی (اتباع، همگون، نام آوا)، فعل (فعل‌های ساده، گروه فعلی، واژه‌های متداول ترکی)، ترکیبات (ترکیب وصفی، ترکیب اضافی، ترکیب عربی ۴)، شبه جمله (ندا و منادا، اصوات، اصوات عربی)، جمله (خبری، پرسشی، امری، امر منفی یا نهی، شرطی، عاطفی، ...)، حذف و تکرار، مثل (ضرب المثل).

مولانا در مثنوی معنوی به خصوص در دفتر پنجم تلاش می‌کند از حکایاتی که در افواه مردم جاری است و در کوچه و بازار مایه‌ی شوخی و سرگرمی مردمان است بهره جوید و مفاهیم عمیق معنوی را به وسیله‌ی همین مثل‌ها برای مخاطبین خود که بخش عظیمی از آن مردم عامه هستند بازگو کند. بنابراین استفاده از زبان عامیانه یکی از شیوه‌های هنری مولانا در برقراری ارتباط با مخاطبین خود می‌گردد. این ویژگی نه تنها از ارزش هنری مثنوی نمی‌کاهد بلکه به غنای ادبی این اثر سترگ می‌افزاید و استفاده از عناصر عامیانه بستری مناسب برای اشاعه‌ی اندیشه‌ی عرفانی مولانا در میان توده‌ی مردم می‌شود.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- آتش سودا، محمدعلی، (۱۳۸۵)، « زبان عامیانه در غزل حافظ»، نامه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره هشتم، شماره سوم، صص ۸۵-۱۱۲.
- دین محمدی کرسفی، نصرت‌الله، (۱۳۸۴). « زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب»، نامه‌ی پارسی، سال دهم، شماره ی اول، بهار، صص ۸۸-۹۸.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱)، امثال و حکم فارسی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰)، انواع نثر فارسی، تهران: سمت.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷)، از فی نامه. تهران: سخن.
- شیمیل، آن ماری. (۱۳۷۰)، شکوه شمس. ترجمه ی حسن لاهوتی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- صرفی، غلامرضا. (۱۳۸۴)، « عناصر فرهنگ عامه در غزلیات حافظ »، فرهنگ، شماره ی پنجم، صص ۱۶۵-۲۰۰.
- عمرانی، غلامرضا؛ سبطی، هامون. (۱۳۸۵)، راهبردهای یاددهی و یادگیری زبان فارسی، چاپ نهم، تهران: مبتکران.
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۸۱)، سبک شناسی شعر پارسی، چاپ دوم، تهران: جامی.
- محمدی، محمدهادی؛ قایینی، زهره. (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات کودکان ایران، تهران: چیستا.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳)، کلیات شمس، ج ۱، شرح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۹)، مثنوی معنوی، ج ۵، شرح و تألیف کریم زمانی، چاپ سوم، تهران: اطلاعات.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.